

چو دوران را بقا نبود چه برمان و چه فامالش (؟)
و چون وارثی از نماند آن مال و منال اندوخته چندین ساله را
متحفظان برای سرکار دیوان اعلی ضبط نمودند بشر مال البخیل
بجادت او وارث

چه خوش گفت این نکته را نکته سنج * که زر زر کشد عاقبت گنج گنج
و بنابر مثل مشهور که در زمینی بی درخت بید انجیر درخت است
سایه دار بارور شاهم خان جلایر را بآن خرافت امرا سردار خود اعتبار
کردند کبرنی موت الکبراء بعد از وصول این اخبار خانجهان را از
درگاه قایم مقام خانخانان ساخته و قبای زر دوزی و چار قب طلا
و کمر شمشیر مرصع با اسپ و زین مطلا بخشیده بحکومت بنگاله
نامزد گردانیدند و مرزا سلیمان را خواة بحسب التماس و خواة بجهت
صلاح ملکی قرار دادند که از راه دریا بسفر حجاز فرستند و مبالغ پنججاه
هزار روپیه از خزانه و بیست هزار روپیه دیگر از خالصه گجرات برات
کرده او را رخصت دهند و قلیچ خانرا بدرقه ساختند تا از بندر صورت
گذراند و همدرین سال بزیارت حرمین الشریفین مشرف شده
و بیمن این توفیق و صدق توجه از راه عراق باز گشته بار دیگر
چنانچه ببايد به دارائی بدخشان رسید

تو راه نرفته ازان نمودند * ورنه که زداین در که برو نکشوند
و در وقت باز گشت یک دختر خود بمظفر حسین میرزا حاکم
قندهار که درینولا بلاهور آمده و بدرگاه پیوسته داد دیگری را بدیگری
و درین سنال حسین خان مرحوم که فقیر را از مردم سپاه معنی بار
وابطه عظیم قدیم و صحبت خالصا خاصا اله بود از ممرعجز از نمودن

محلای و داغ که هادم اللذات و گردن شکن چپاهی است بعد از لگدکوب آن همه محنت که برو گذشته بنا بر دیوانگی ظاهر و فرزانگی باطن از کذات و گناه با جماعه یاران و مخصوصان خویش که در طوفان آتش و سیلاب دریابهدیچ گونه روی گیریز و گزیرازر نداشتند برآمده و از حدود بد اوئن و منبعل گذشته و از آب گنگ عبور نموده میان دو آب درآمد و مواسان و متمدنان آن نواحی که هرگز مالگذاری بواجبی نکرده جواب بجایگیر دار نمیدادند تا بکروری بیچاره زیون مغلوب معیوب چه رسد تاخته سری بدامن کوه شمالی کشید که در مدت عمر عاشق آن بود و معادن طلا و نقره را نصب العین داشته پیوسته خیالی بتخانهای زرین و سیمین خشت طلا و نقره در کانون مینه بی کینه که در و عالمی نمی گنجدمی پخت و به بسنت پور که جائی است بلند و در کوهستان مشهور پیچیده بی توزک احاطه کرد و ملک الشرق گجراتی کروری تهانیدسر دروازه قلعه را بسته و دیگر کروربان برین قیاس از ترس درموشخانها درآمد او را بداغی گری شهرت کذب داده عمراض بدرگاه فرستادند شاهنشاهی سعید خان مغول را که نسبت خویشی و جهة یگانگی دوستی قدیم با حسین خان داشت و دران ایام از ملتان آمده بوده از احوال حسین خان و بعضی از پرمیده اند انکار آورده و چون از خط ضمانت مواشی و مالی که از رعایا تلف شده بود از جانب حسین خان طلبیده اند هم ابا نموده آن صحبت و یگانگی بناشنامی و بیگانگی مبدل شد

این دغل دوستان که می بینی • مگسازند گرد شیرینی
پیش تو از نور موافق تراند • در عقب از سایه موافق تراند

تا آنکه سید هاشم پسر محمود بارهه و پسران میر سید محمد میر
 عدل امروزه را پیش از آنکه رخصت بگردهند با جمعی از
 امرا بر پسر او نامزد گردانیدند و زمانی که حسین خان در جنگ
 کوهستان بسنت پور زخم تغذگی کاری زیر شانه خورده و خیلی از
 مردم کار آمدنی او ضایع گشته و کاری نساخته از کوه مراجعت نموده
 و بکشتی سوار شده از راه دریای گنگ متوجه پتیالی که اهل و عیال
 او در آنجا توطن داشتند بود در نواحی گده مکتیهر رسیده او را بان
 زخم منکر آورده در آگره حسب الحکم در حویلی صادق محمد خان
 که از زمان ابتدای فتح هند بلکه از قندهار باز نزاکت مزاج و تعصب
 دینی در میان ایشان بود فرو آوردند و شیخ پیدای طبیب از فتح
 پور در آگره بموجب امر برای معالجه او رفت و بعرض رسانید که
 زخمی مخوف دارد بعد از آن حکیم عین الملک را فرستادند و فقیر
 نیز در صحبت حکیم بنابر رعایت جهة قدیم بر حسب رخصت عالی
 بدیدن او رفتم و دریانتم و لحظه از روی حضرت ایام گذشته
 حرفهای آشنای درد خیز اشک آمیز در پیدوست

هر جا من و معشوق بهم باز رسیدیم

از بیم بد اندیش لب خویش گزیدیم

بی واسطه گوش و لب از راه دل و چشم

بسیار سخن بود که گفتیم و شنیدیم

در همین اثنا جراحان پادشاهی برای بستن مرهم آمدند

و میلی بمقدار یک وجب دران جراحت فرستاده بزور کاندند

و آن مرد مردانه آن نیش را چون نوش فرو برد و ابرو خن

نکرد و روی درهم نساخته بی تکلف تبسمی می نمود

رویم شگفته از سخن تلخ مردم است

زهرست در دهان و لبم در تبسم است

و آن دیدار قیامتی و وداع واپسین بود بعد از آنکه بفتح پور رسیدیم

بعد از سه چهار روز شنیدیم که آن مرض منجر باسهال شد و چندان

در بوته ریاضت گذاخت که ما بقی الایش که بموجب بشریت و

حکم نفس داشت بتمام رفت و مس وجودش زرخالص گشته از

آتش البلاء المولاء کالذهب للذهب پاک برآمد

رفت ز مسعود یک جمله صفات بشر

انچه ازان ذات بود باز همان ذات شد

و تا او را از سعادت شهادت حقیقی و حکمی نصیبه تام باشد به

موجب حدیث صحیح المبطلون شهید دران کربت غربت و بلائی جلا

و سخت افلاس هم بعلمت زخم کفار دار الحروب وهم بتشویش اسهال

کبدی از عالم فانی رخت به بهشت جاودانی کشید و مرغ روحش

از قفس دنیا سجن المومن بنهای ارجعی الی ربک راضیه مرضیه

بسوی گلزار مقیم روح و ریحان و جنات النعیم پرواز کرد

نیامد کسی در جهان کوبماند • مگر آن کزو نام نیکو بماند

و بانکه عالم عالم زر بمستحقان و محتاجان می بخشید روزی که سفر

اخرت گزید وجه کفن و دفن او را خدمت ملکی ملکات رفیع الدرجات

قدسی صفات خواجه محمد یحیی نقشبندی روح الله روحه بهم

رسانیده باعجاز (؟) و احترام تمام در اگرة بمسکن غریبان باصانت سپردند

در خاک چگونه خفته بتوانم دید

آفرای که مرا ز خاک برداشته بود

و اینجا در گورستان پتیلی که گور خانه او بود برده چون گنج مدفون ساختند و گنج بخش * تاریخ یافته شد و چون خبر وفات آن توانگردان درویش دست را در روز مشایعت سفر بکر بمیر عدل مرحومی مغفوری گفتم زار زار بگریست و بر پاکی و چستی و چالاکمی او آفریدهایی کرد و گفت اگر کسی از دنیا مجرد روی اختیار کند باید که این چنین کند و روز که حسین خان کرد و رفت

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

اتفاقاً فقیر را بمیر نیز همان صحبت یادگار بود و آنچه ازان بزرگوار در آن ساعت فرموده که باران ما همه رفتند معلوم نیست که دیگر شما را توانیم دید گویا اختر در گذر بود که همچنان شد تا درین گله گوسفندی همت * نه نشدید اجل ز قصابی

مخفی نماند که فقیر مدت قریب نه سال در صحبت آن یگانه روزگار بودم و اختلافی که از در لباس سپاهی گری و دنیا داری با آنکه این نام برو حیف محض است و ستم مطلق مشاهده کردم در اکثری از مقتدایان و مرشدان زمانه که مانده اند عشر عشیر آن نمی یابم در مذهب سنی پاک اعتقاد و در پاکیزگی صاحب صلاح و رشاد و در همت بی عدیل و در شجاعت یگانه در تواضع با خورد و بزرگ یکسان و در بی تعینگی یگانه زمان و در تجرید بی آرایش و در خدمت بی آسایش و در توکل بیقرین و در زهد در خور صد آفرین و اگر او درین ایام می بود سخنان مذهب و ملت به

اینجا نمیکشید زمانی که حکومت مستقل در لاهور داشت استماع از ثقات دارم که غذای او از جهت متابعت حضرت ختم النبیین خیر المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین نان جوین بود و چندین هزار مساجد و مقابر کهنه را به تجدید مرمت فرمود و تعمیر روزی هندوئی بصورت مسلمانان به مجلس او در آمد از تواضع ذاتی که داشت بگمان اسلام قیام برای آن هندو نمود بعد از تحقیق حال انفعال کشید و حکم کرد تا بعد الیوم جمیع هندو پیوندی برنگ مختلف بر جامه‌های خود نزدیک به بن آستین بدوزند تا امتیاز بین المسلمین و الکافرین باشد و ازین جهت لقب تکریه در عوام مشهور شد و تکرری پیوند را میگویند که بزبان عربی عبارت از غیار بکسر غین معجمه و یای مثناة باشد بر وزن دیار و چند گاه دیگر فرمود که کافران موافق حکم شرع مطهر بر زمین سوار نشوند بلکه بر پالان نشینند و در سفر بجهة رعایة خاطر سادات و اهل علم و فضل که ملازم او بودند و همیشه نشست و برخاست با ایشان بود هرگز بر روی چهار پای خواب نکرد و نماز تجمد با اختیار از وفوت نشد چنانچه جماعت و با وجود جایگیر لکها و کرورها پیشتر از یک اسپ در طویله او نبود و گاه گاهی نیز بمصرفی و مستحقی بخشیده خواه در سفر و خواه در حضر پیاده می ماند تا خویشان و غلامان با او اسپ دیگر میکشیدند و شاعری در قصیده گفته بود

خان مفلس غلام با سامان

و سوگند خورده بود که هرگز خزیده جمع نسازد هر وقتیکه زر در نظرش می آوردند میگفت که گویا تیری و نیزه ایست که در پهلوئی

من میخلد و تا آن را نمی بخشید قرارش نمی بود و بارها دیده شده که پانزده هزار روپیه تا سه چهل هزار روپیه در برگنه مقطعی کردند و اونا دیده برات بر اهل سپاه و سایر مصارف نوشته تا کار بحصه رسد افتاد و نذر داشت که هر بنده که در ملک او در آید روز اول از او باشد و بغیر از سه زن نکاح بند ازارش وانشد و جوز را از مسکرات می دانست یعنی حرام اعتقاد داشت روزی شیخ الهدیه خیر ابادی که از مشایخ مقتدای روزگار برجاده هدایت و ارشاد خلف بود خان را بر عدم خزینه و اصراف و اتلاف اموال و بخششهای بی هنگام و افراط تغریط در انعام و اتفاق تغیر نموده خواست که ترغیب بر تغیر آن عادت فرماید این نصیحت موافق طبع او نیامد و بخشم آمده گفت این جمع اموال که امر بدان میفرمایند آیا سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است پس چاره نیست و اگر نه از امثال شما راهبران دین چشم داشت این داریم که اگر ماده حرص و هوس دنیاوی در ما باشد باید که راهزونی بر قلع و قطع آن ماده بکنید نه آنکه اسباب حطام فانی را در نظر ما جلوه دهید و ما را حریص سازید تا در اسفل سافلین رفیقه بخل و شح فروروم

قرار بر کف آزادگان نگیرم مال
نه صبر در دل عاشق نه آب در غریب

و فقیراگرچه در جنگ میدان بهیچ معرکه همراه او نبودم اما در اکثری جنگهای جنگل و مواسات بی مواساجدائی ازو نداشتم واستواری و جلالتی از دیده ام که مگر آن پهلوانان فامدار که اسامی ایشان در افسانههای روزگار بیانگار مانده داشته باشند و قطع نظر از قوت

و عظم هیکل صفت شجاعت همین قدر داشته باشند که این شیر مرد
مردانه را بود و در روز جنگ فاتحه که میخواند عبارت همین بود که
یا شهادت یا فتح و هر چند که میگفتند که فتح را مقدم باید داشت
میگفت شوق من بدیدار اعزه گذشته بیشتر است از سخادیم باقی
مانده و جودی آنچه آنچنان داشت که اگر بر فرض و تقدیر گنجهای عالم
و سلطنت روی زمین برو میسر و مسلم میشد روز اول قرضدار میگشت
و ما صدق این قطعه درین روزگار او بود

صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان (؟)

یگانه اینک دادار بی عدیل و همال

و گرنه هر دو به بخشیدنی او بوقت سخا

امید بنده نماندنی باینز متعال

و گاهی همچنان اتفاق افتاده که چهل و پنجاه اسپ عراقی و
سجنس و ترکی از موذ اگر بیک صفاقه بیع کرده همین گفته که
تولدانی و خدا

با مشتری مبالغه در بها نرفت

و در یک مجلس آن همه را بیاران بخشیده و عذر خواسته و در
اول آشنائی که فقیر را باو در زمان تعیین لشکر کرده کتفکه واقع شده
در آگه اسپ عراقی پانصد روپیه بیع کرد و بمن گذرانید و علی
هذا القیاس

شاه هر موزم ندید و بی سخن صد لطف کرد

شاه یزدم دید و منحش گفتم و هیچم نداک

چه توان کرد * * ع * * هر کرا آنچه هست میگویند *

و چون از عالم بیوفا رخت بر بست از یک و نیم لک روپیه متجاوز
 قرض بر ذمه او ماند و از بس نیک معاملگی که نسبت بقرض
 خواهان بجای آورده بود همه طوعاً و رغبتاً خطها را پاره کرده و ازو
 خشنود شده دعای مغفرت و رضوان و سلام و درود جاودان برو
 فرستادند و برای ذمه نموده هیچ خصومتی و نزاعی مانند ورثه
 دیگر اموات قرضدار بفرزندانش پیش نیاوردند

شأن بین محمد و محمد * حیّ امات و میت احیانی

بأجمله مرا باین یکر زبان حوصله ثنای آن چنان احسان از کجا آید
 اما چون خلاصه عمر که عنفوان جوانی است بخلاف این اردل العمر
 که هنگام رقالت پیری و سرگردانی است در خدمت او گذرانیده
 و بتقریب الثقات او نشو و نماي مستحسن یافته شهره زمان و
 انگشت نمای جهانی گشتم و توفیق ایصال نعم به بندگان ادار
 زمین و آسمان حسب الامکان یافتم اداء بحق بعض احسانه و نعمه
 این جریده تذکار را بتعریف بعضی از اوصاف او که از هزار یکی و
 از بسیار اندکی است آراستم

ما ان مدحت محمد ا بمقالتی * لکن مدحت مقالتی بمحمد
 و بموجب عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة خیال کرده باین ذکر خیر
 امیدوار رحمت عام شامل پروردگاری باشم

اعد ذکر نعمان لئان ذکرة * هو المسک ماکررته يتضوع

تا شاید که بمقتضای آن عهد دیرینه که بسته بودم حشر من نیز
 با او چنانچه منوی و منطوی بود شود و مَا ذَاكَ عَلَيَّ اللَّهُ بِعَزِيزٍ
 و درین سال فقیر را به تقریب خوش آوازی که حکم خوش خوانی

طوطی و گرفتاری آن داشت پیش نمازی روز چهارشنبه حکم فرموده داخل ایام جمعه ساختند و اهتمام احضار در آن شب و روز بخواجه دولت ناظر غیب شدید که الخصى لا ذکر و لا انثی حکم شده مصححی گماشتند تا پنج وقت نماز حاضر باید بود *

و درین ایام خواجه امین الدین محمود مشهور بخواجه امینا از عالم در گذشت و زر بسیار که از مانده داخل خزانه عامره شد و در هفدهم ذی قعدة این سال سفر اجمیر واقع شد و از یک منزلی بدستور معهود پیاده رفته زیارت مزار متبرک نمودند و در نهم این ماه تحویل حمل واقع شد

عامل مهر چو از نو فکند طرح عمل * داخل روز کذ فاضل تحویل حمل و شروع در سال بیست و دوم از جلوس نمود و خبر رسید که بعد از فوت منعم خان خانخانان امرا تاب مقاومت داود نیاورده از گور و نمانده بحاجی پور و پنده آمدند و خان جهان بجهت آنکه لشکر از هنوز در لاهور است بتانی میروند بنایران فرمان به مصحوب ترک سبحان قلی در باب تعجیل به خان جهان نوشته فرستادند تا در عرض بیست و دو روز قریب هزار گروه را طی نمود و هم در اجمیر خبر آمد که خانجهان چون بکرهی رسید بافغانان داود جنگی عظیم کرده فتح نمود و قریب هزار و پانصد کس را بقتل رسانیده و امیر گردانیده پیشتر گذشت *

و در اوایل محرم المکرم سنه اربع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۴) مان سنگه ولد بهگوان داس را درون روضه حضرت معینیه علی سگانهما التحیه برده و خلوت ساخته و استمداد نموده و خلعت و اسب با

سایر لوازم بخشیده رخصت بجانب دار الحرب کوکنده و کونبهل میر
 که تعلق برانا کیکا داشت فرمودند و پنج هزار سوار رومی چه خاصه
 و چه دیگر نابینان امرا بکومک او نامزد گردانیده آصف خان میر
 بخشی و غازی خان بدخشی و شاه غازی خان تبریزی و مجاهد
 خان و سید احمد خان و سید هاشم بارهه و مهتر خان خاصه خیل
 و دیگر امرا را همراه نوشتند و چون فقیر تاسه گروهی اجمیر بجایکه
 سرا پرده این امرا زده بودند بجهت مشایعت قاضی خان و آصف
 خان رفتم شوق غزا در دل هیجان نمود و فی الحال بازگشته صورت
 حال بصدور عالیقدر شیخ عبد النبی شیخ الاسلام باز نموده وسیله تحصیل
 رخصت پادشاه ساختم اگرچه اقبال کرد و لیکن عرض را بوکیدل خود
 سید عبد الرسول که فصول بود انداخت چون دور و دراز دید توسل
 به نقیب خان که عقد اخوت باو در میان بود جستم اول مانع آمد
 و گفتم که اگر هذو سردار این لشکر نمی بود نخست کسیکه رخصت
 میگرفت من بودم خاطر نشان خان مذکور ساختم که ما سردار خود
 بندگان حضرت را میدانیم بمان سنگه و غیره چه کار داریم که کار به
 تصحیح نیت است نقیب خان در زمانیکه شاهنشاهی بر صفا
 بلندی پایها آویخته مترجه مزار فیض الانوار بودند التماس
 رخصت فقیر نمود اول فرمودند که او بعهده امامت متعین
 است چون میروم نقیب خان عرض داشت کرد که میل غزا دارد
 طلبیده مرا برسیدند که بجای عرض کردم که بلی فرمودند بچه

سبب بعرض رسانیدم که داعیه دارم که این محاسن سیاه را در دولت خواهی سرخ کنم .

کار تو مخاطره است خواهم کردن * تا سرخ کنم روی ز تو یا گردن فرمودند انشاء الله تعالی خبر فتح خواهی آورد و بمراقبه رفته به توجه تمام فاتحه خواندند و چون از مابین صغه دست برای پای بوس بالا بردم پای را بالا برکشیدند و همین که از دیوان خانه برآمدم باز خواندند و هر دو دست پر کرده پنجاه و شش اشرفی بخشیده و داع فرمودند و چون به وداع شیخ عبد النبی که در آن ایام بر سر التفات آمده رفع کلفت سابق نموده بود رسیدم فرمود که زنهار در وقت التئامی صفین که بموجب حدیث صحیح نبوی علیه افضل الصلوات و التسلیمات از مظان استجابات دعا است مراد دعای خیر یاک آوری و فراموش نکنی قبول نموده فاتحه التماس نمودم و اسپ یراق بان لشکر با جمعی از یاران موافق یکجهت رفتم هر روز بمنزلی و هر شب جانی

و این سفر از اول تا آخر بفرخندگی و خجستگی برآمد تا عاقبت با فتحنامه و فیل مشهور متنازع فیه از راناکیکا در فتح پور رسیدم * و در بیستم محرم این سال سرانجام مهام لشکر کوکذده فرموده بجانب دار السرور فتح پور مراجعت نموده در غرب شهر صفر بمستقر رسیدند و در آن ایام منهدیان خبر رسانیدند که بعد از گذشتن خانجهان از کرهی داود از تانده برآمده در موضع آک محل که یکطرفش آب گدگ و طرف دیگر بکوه متصل است گرد خود خندق و قلعه ساخته نشسته هر روز جنگ دارد و خواجه عبد الله

نذیراً خواجه احرار قدس الله سره العزیز در جنگ خندق تردد
 سردانه کرده ازین جهان در گذشت و ازان طرف خان خازان سردار
 افغانان بمقتل رسید بنابران فرمان بظفرخان حاکم پنده و بهار نوشتند
 که جمیع افواج آن حدود را همراه گرفته بکوهک خان جهان بروند *
 در ماه ربیع الاول این سال میرزا محمد شریف ولد میر
 عبد الطیف قزوینی که جوانی بود در غایت صفای ذهن و جودت
 قریحت و خوش خلق و خوش آواز و باصناف کمالات متصف در
 میدان فتحپور هنگامی که با شاهنشاهی چوگان می باخت از اسپ
 افتاد و در ساعت جان بجانان داد و غریبی عظیم در شهر و ولایت
 برخاست و این آوزاه در اطراف شایع گشت و شاهنشاهی آن
 قضیه را دیده بودند و نمیدانستند که چکار کنند درین اثنای
 قطب الدین محمد اتکه عنان تگاور را گرفت و گفت که کدخدا در اینجا
 چه میکنی روان شو تا جلو بجانب دولتخانه تافتند و فرامین
 مشتمل بر صحت و عافیت در اطراف به امرای سرحدی فرستاد و آن
 شورش تسکین یافت ازان جمله فرمانی در کوکنده بنام مان سنگه و
 آصفخان نیز درین باب رسید و آن ناخوشی بخوش حالی مبدل شد *
 و در اوایل ماه ربیع الاول سنه اربع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۴)
 فتح کوکنده واقع شد محملاً آنکه چون مان سنگه و آصفخان بکوچهایی
 متواتر با فوج اجمیر برآه مانند گره در بلده نام دره بهفت گروهی
 کوکنده که جای نشستن راناکیکا بود رسیدند و رانا باستقبال برآمد
 و مان سنگه فیل سوار با جماعه از یکهای پادشاهی مثل خواجه
 محمد رفیع بدخشی و شهاب الدین گروه پاینده قزق و علی مراد

اوزبک و راجه لون کون حاکم سانبههر و دیگر راجپوتان در قول و جمعی
از جوانان نامی در هراول قرار یافت و ازین جمله هشتاد و چند
نفر چیده و برگزیده بهمراهی سید هاشم بارهه پیشتر از هراول
نامزد شدند که آنرا جوژه هراول می نامیدند و سید احمد خان
بارهه با جمعی دیگر برانغار و قاضی خان با جمعی شیخزاد های
سیکری خویشان شیخ ابراهیم چشتی جرانغار و مهترخان چنداول
بود و رانا کیکا بمقدار سه هزار سوار از عقب دره برآمده و فوج
شد یک فوج او که حکیم مور افغان سردارش بود و در مقابله هراول
از جانب قبله رویه کوه آمد و بتقریب شکستگی و ناهمواری و
بسیاری زقوم زار و مار پیچانی راه جوژه هراول و هراول یکی
شده با هم مخلوط شدند و جنگ مغلوبه افتاد و راجپوتان این لشکر
که سردار ایشان راجه لون کون سانبهری بود اکثری از جانب چپ
مانند ربه میفش رم کرده و از هراول گذشته پناه به برانغار آوردند
و درین هنگام فقیر که با چندی از مخصوصان هراول بوم باصفخان
گفتم چه سان آشنا و بیگانه راجپوتان را درین زمان از هم جدا میکنم
گفت شیه تیر بگیرند تا هر که باشد باشد

ز هر طرف که شود کشته شود اسلام ست

همچنان تیر اندازی میکردیم و شصت دران انبوه چون کوه اصلا خطا
نمیشد و گواه راستین تر * * ع * القلب اصدق شاهد یتشهد *
گواه عاشق صادق در آستین باشد

و یقین گشت که دست به کار رسیده و ثواب غزا حاصل شد و
و سادات بارهه و بعضی جوانان صاحب ناموس درین جنگ

آن چنان کارها کردند که مگر از رستم آید و مردم بسیار از جانبین در میدان افتادند و فوج دیگر که رانا خود در آن بود از میان گهاتی برآمده قاضی خان را که در دهانه گهاتی بود از پیش برداشته و رفته بر قلب زد و شیخزاده‌های سیکریوال بیکبار گریختند و تیری در وقت فرار بر سرین شیخ منصور داماد شیخ ابراهیم که سردار جماعه بود رسید و مدتی زحمت کشید و قاضی خان با وجود ملاتی بهادرانه ایستاده و شمشیری بر دست راست او رسیده و انگشت ابهامش زخمی شد و چون مجال مقاومت نماند الفرار مما لا یتطاق من سنن المرسلین خوانده خود را بقول رسانید و جمعی که در اول وهله ازین فوج روگردان شدند تا پنج شش کوره از دریاچه گذشته عنان باز نکشیدند و در عین گیر و دار مهتر خان از میانه فوج چند اول تاخته و نقاره کوفته آوازه در انداخت که بندگان پادشاهی بایلغار آمدند و این ادا خیلی باعث تقویت گریختگان شد تا قرار گرفتند و راجه رامساره گولپاری نبیره راجه مان مشهور که پیش پیش رانا می آمد کار پردازی بر جان راجپوتان راجه مان سنگه کرد که بشرح راست نیاید و این جماعه بودند که از چپ هر اول گریخته و باعث گریز آصفخان نیز شده التجا به سادات که در میانه بودند بردند و اگر سادات پای ثبات نمی افشردند چنانچه بر اول جلو و بران کرده بود کار به رسوائی میکشید و فیلان را تا مقابل فیلان افواج پادشاهی درآمده ازان جمله دو فیل قوی مسمت نامی با یکدیگر در افتادند و حسین خان فوجدار فیلان که عقب مانسنگه بر فیل دیگر سوار بود نیز افتاد و مانسنگه بجای

مهاوت بران فیل خود سوار شد و ثبات قدمی ورزید که فوق آن متصور نباشد و یکی ازان دو فیل که یکی خاصه پادشاهی بود یا فیل رانا که رام پرشاد نام داشت و بغایت قوی هیکل بود جنگ عظیم کرد و هر دو یکدیگر را می راندند از قضا بر مقتل فیلبان فیل رانا تیر رسید و از صدمه حمله فیلبان بر زمین افتاد فیلبان فیل پادشاهی بچستی و چالاکی از فیل خود جسته بر فیل رانا نشست و کاری کرد که هیچکس نکند و از مشاهده این حال رانا تاب نتوانست آورد و جلو مانده روان شد و تذبذب در افواج رانا افتاد و جوانان یکه که مان سنگه را محافظت مینمودند پیش در آمده چپقلشی کردند که کار نامه بود و از سرداری مانسنگه آن روز معلوم شد که این مصرع ملا شیری چه معنی داشت

که هندو میزند شمشیر اسلام

و پسر جیمل چیتوری و رام ساه راجه گوالیاری با پسر خویش سالباهن که بغایت تردهای نمایان کرده بود بجهدم رفتند و از نسل راجهای گوالیار دیگر کسی قابل جانشینی نماند خس کم و جهان پاک و زخمهای تیر بر رانا که زویری مدهو سنگه بود رسید و حکیم سور که از پیش سادات فرار یافته بود التجا برانا برد و هر دو فوج یکی شد و رانا جلو ویران کرده باز بکوههای بلند که بعد از فتح چیتور دران میگشت رفته تحصن جست و دران چنان هوای گرم چله تابستان که مغز سر میجوشید از اول روز تا نیمروز جنگ میکردند و قریب پانصد کس کشته در معرکه افتادند ازان جمله صد و بیست کس از اهل اسلام و باقی از هندو و مجروحان غزاة

از میصد کس متجاوز بودند و چون هوا حکم تفرق آتش داشته
 مجال حرکتی در سپاهیان نماند و گمان غالب این بود که رانا
 در پس کوه بمکر و فریب مخفی مانده باشد بنابراین تعاقب نکرده
 بازگشته در خیمها آمده بمدارات زخمیان پرداختند و این تاریخ
 یافته شد که

و یبدو من الله فتح قریب

و روز دیگر از آنجا کوچ کرده در میدان کار هرکسی را ملاحظه نموده
 و از دره گذشته بکوکنده رسیدند و سری چند از فدائیان رانا که
 محل اورا محافظت میکردند و سری چند دیگر سکنه معابد که
 مجموع بیست کس باشند بنا بر رسم قدیم هندوان که وقت خالی
 ساختن شهر بجهت رعایت ناموس گشته میشوند از اندرون خانها
 و بتخانها بر آمده حرکت المذبحوی کرده بزخم شمشیر جان ستان جان
 بمالکان دوزخ سپردند و امرا از ملاحظه شبگیر رانا کوچه بندی نموده
 و خندقی و دیواری با آن مقدار بلندی که سوار نتواند گذشت
 گرد شهر کوکنده بر آورده فرود آمدند و کشتگان و اسپان سقط گشته
 را بتفصیل نام نویسی میکردند تا در عریضه درج کنند مید احمد
 خان بارهه گفت که از ما نه کسی کشته شده و نه اسپی مرده که
 اسامی آنرا در دیوان اعلی خواهد بود از نوشتن چه سود حالا فکر
 غله بکنید و چون آن کوهستان کم زراعت است و غله کمی کرد و
 بنجاره نمیرسید و عسرتی عجیب بحال سپاهی دران ایام راه یافته
 بکنکاش نشستند و نوبت بنوبت یکی از امرای سردار اعتبار کرده
 از برای آوردن غله در سیکرها می فرستادند و هر جا بر قتل و شواصیح

عالی مجمعی بود شکسته امیر می ساختند و از گوشت مواشی
 اوقات گذر میشد و انبه چندان فراوان بود که بشرح راست نیاید و
 ارادل عوام انرا نهار بجای طعام بکار می بردند و از کثرت رطوبت
 اکثری بیمار میشدند و انبه بر کشیده شد دران دیار بوزن یکسیر
 اکبری کم جرم اما شیرینی و مزه چندان نداشت و در همین اثنا
 محمود خان خواص از درگاه بموجب حکم بایلغار بکوکنده آمده
 و تحقیقاً حال معرکه کرده روز دیگر روان شد و کار هر کسی آنچه
 شنیده بود تقریر کرد و آن خدمات مستحسن افتاد اما ازین که
 رانا را تعاقب نه نمودند و گذاشتند تا زنده بدر رفت پسند خاطر
 نیامد و امرا خواستند که فیل نامی رام پرشاد نام را که بغنیمت
 بدست آمده بود و چند مرتبه بندگان حضرت آنرا از رانا طلبیده
 بودند و او از بدبختی فرستاده مصحوب فتحنامه بدرگاه روانه سازند
 آصفخان نام فقیر را برده گفت که فلانی محض از جهت حسبت و
 قربت درین لشکر آمده بود همراه او باید فرستاد مانسنگه جواب داد
 که هنوز کار خدلی مانده است می باید که پیش صف در آمده در
 معرکه همه جا امامت میکرده باشد گفتم امامت اینجا را فضائلیست (؟)
 کار من اکنون این است که بروم و در پیش صف بندگان حضرت امام
 باشم منبسط و مسرور شده فیل مذکور را باسی صد سوار بجهت
 احتیاط همراه روانه کردند و خود هم بتقریب سیر و شکار و تهازه
 گذاشتن تا قصبه موهنی که بیست گروهی کوکنده است بمشایعت
 آمدند و حفرشنامه نوشته مرا بدرگاه از انجا رخصت نمودند تا براه
 پاکهور و ماندل گده بقصبه انبیر که وطن مانسنگه است رسیدیم

و بهر جا که میگذشتیم کیفیت جنگ و فتح مانسنگه می شنیدند
 مردم یاور نمی داشتند اتفاقاً پنج گروهی از پیر فیل در خلاب ماند
 و هر چند پیشتر سیوفت در گل فرو می نشست و چون اول خدمت
 بود حالتی عجب دست داد آخر رعایای آن نواحی آمده گفتند که
 پار سال در همین زمین فیل پادشاهی مانده بود برین گل ولای
 آب بسیار بریزند تا نرم شود و فیل پادشاهی باسانی براید سقایان
 همچنین کردند و آب بسیار پاشیدند و فیل باهستگی ازان ورطه
 خلاص یافت و بانپذیر آمد و سر افتخار آن مردم باسمان رسید انجا
 سه چهار روزی بود برای قصبه توده که مولد فقیر است و بساور که نسبت
 و اول ارض مس جلدی ترابها

دارد رسید و در اوایل ماه ربیع الآخر بوسیله راجه بهگوان داس پدر
 راجه مانسنگه در دیوان خانه فتح پور کورنش کرده عرضداشت
 امرا با فیل گذرانیدم پرسیدند که نام این چیست عرض کردم که رام
 پرشاد فرمودند که چون این ۵۵۵ بطفیل پیر است نام آن بعد ازین
 پیر پیرسان باشد باز پرسیدند که تعریف تو بسیار نوشته اند راست
 بگو که در کدام فوج بودی و چکار از دست تو بر آمده گفتم بحضور
 پادشاهان این کس راست را بصد ترس و لرزه میگوید دروغ چون
 توان گفت و آنچه واقعی بود بتفصیل گفتیم باز پرسیدند که برهنه
 بودی یا مستح گفتم جیبه و کیچم داشتم فرمودند از کجا بهمرسانیدی
 گفتم از سید عبد الله خان گرفتم بسیار مستحسن افتاد و دست
 با شرفیهای که دران ایام بطریق توده گنج همیشه پیش نهاد می
 بود برده مجموع نود و شش اشرفی انعام فرموده پرسیدند که شیخ

عبد العزیزی را دیدی گفتم از گرد راه بدر بار میبرم از آنجا دیدم
 دوشاله نخودی اعلی دادند که اینها را برده شیخ را ببین و بگو که از
 کار خانه خاصه ماست که به نیت شما فرمایش کرده بودیم در بر
 اندازید بر دم و پیغام گذاردم شیخ خوش حال شد و پرسید که در
 وقت وداع گفته بودم که هنگام التقای صفین بدعای ما را یاد آوری
 گفتم دعا اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و انصر من نصر دین
 محمد و اخذل من اخذل دین محمد علیه الصلوة والسلام خود
 خوانده بودم گفتم این هم کافی است سبحان الله این شیخ عبد
 النبی در آخر حال بحالی از عالم رفت که کس مبینداز و مشنواد
 و همه کس را ازان عبرت شواد

هر کرا پرورد گیتی عاقبت خونش بریخت
 حال آن فرزند چون باشد که خصمش مادر است

و درین حال سید عبد الله خان را پیش خان جهان که با داود
 قریب کهل گانوں مقابل نشسته انتظار مظفر خان و لشکر بهار و حاجی
 پور سی برد مصحوب فرمان مشتمل بر اهتمام آن امر و مؤذنه رسیدن
 نفیس نفیس خویش بایلغار فرستادند و پنج لك روپیه بد اچوکوی
 بجهت مدد آن لشکر و کشتی بسیار پراز غله از اگره نیز حکم کردند
 که روانه گردانند و خبر رسید که کجیتی زمیندار نواحی حاجی پور
 و پنده که ایل شده بود جمعیت نموده بر سر فرحت خان و پهرش
 میرک ردائی که در تهانه آره بودند رفته هر دو را بدرجه شهادت
 رسانید و راهها مسدود است بنابرین بیست و پنج ربیع الآخر سنه
 مذکور از فتح پور بعزم شرق رویه هند نهضت نموده در پنج گروهی

فرود آمدند و درین منزل سید عبد اللہ خان سرداؤد آورد و آن بیت
فال جفر که سید میرکی وقت مراجعت از پدنه در چونپور
استخراج نموده بود تحقیق یافت

مژده فتح به ناکاه رسد * سرداؤد بدرگاه رسد

و قصه جنگ مجمل این است که روزیکه سید عبد اللہ خان در لشکر
خان جهان در نواحی کهل گانون رفته اهتمام جنگ نموده روز دیگر
که پانزدهم ماه ربیع الآخر باشد خان جهان با جمعیت خویش
دستکها باصرا داده که هر کدام هر کجا بایستند و مظفرخان با پنجهزار
کس تسویبه صفوف نمودند و داؤد در عین سکر و غرور با اتفاق عم خود
جنید کرانی و دیگر سرداران از قلعه برآمده و رهائی گوشه بجنگ
بایستان و در اول وهله توی بیزانوی جنید رسیده خرد می شکند و
چون افواج درهم می آمیزند شکست بر افغانان می افتد و اسپ
داؤد در خلاصی بند میشود و حسن بیگ گرن او را گرفته نزد خان
جهان می آورد او از تشنگی آب می طلبد گفتش او را پر آب ساخته
پیش او می آورند و چون نمی خورد خانجهان کروتی خاصه خویش
داده او را سیراب می سازد و نمی خواست که بکشد چه بسیار
صاحب حسن بود آخر اصرا میگویند که در زنده داشتن این احتمال
فساد است بنابراین فرمود که گردنش بزنند و دوزخم زدند کارگرنیفتان
و بعقوبت کشتند و سر او را جدا ساخته و از کاه پر کرده و عطریات مالیده
بسید عبد اللہ خان می سپارند و روان میسازند و فیل و غنیمت بدشمار
می یابند و درین سال بجهت تقدیم شکرانه این فتح بتاریخ بیست و سوم
جمادی الثانی متوجه اجمیر شدند و ششم ماه رجب که روز عرس حضرت

خواجه قدس الله سره العزيز باشد بانجا رسيدند و سلطان خواجه خلف
 صدق خواجه خاوند محمود را ميرحاج ساخته و مقدار شش لک روپيه
 از نقد و جنس بجهت مستحقين حرمين شريفين و بناي خانه
 در حرم مبارک فرستادند و در وقت رخصت سلطان خواجه بطريق
 محرمان سر و پا برهنه احرام بسته و به تشبه حاج همچنان لباس
 پوشيده و اندک قصري کرده قدمي چند بمشايعت رفتند و دران
 حالت غريو از مردم برخاسته رقتها کردند و قطب الدين محمدخان
 و قليچ خان و اصفخان را ببدرقي سلطان خواجه نامزد گردانیده
 حکم کردند که از کوکنده اين قافله را گذرانیده ولایت رانا پايمال
 سازند و ازو نيرهرجا که خبر يابند دسار برارند و همقارن اين حال
 خبر رسيد که شاه طهماسب از عالم درگذشت و شاه اسمعيل ثاني
 جانشين او شد و اين تاريخ يافتند که

اول دولت و فتح و ظفر است

و حکم عام کردند تا هر کسیکه خواهد بحج رود و خرچ راه از خزانه
 بدهند و خلقي کثير باين سعادت فايزشدند بخلاف حال که نام
 نمیتوان برد و بمجرد طلبیدن رخصت مجرم واجب القتل ميشوند
 تِلْكَ الْآيَاتُ نَدَاءٌ لِّهَا بَيْنَ النَّاسِ و دران ايام چون خبر عسرت لشکر
 کوکنده ميرمدان سنگه و اصفخان و قاضي خان را ازانجا جريده
 مي طلبند و روزی چند بجهت بعضی تقصيراتي که می باشد او را و
 اصفخان را که با يکديگر صحبت بنفاق داشتند از کورنش محروم
 ساختند بخلاف غازي خان بدخشي و مهتر خان و علی مراد اوزبک
 و خنجري ترک و يکدوي ديگر که من هم ازان جمله ام ازان مردم

مستغنی بوده اند بعدایات و زیادتیی منصب سرفراز گشتند و باقی همه از درجه اعتبار سقوط یافته باز معاف شدند و نوزدهم این ماه بجانب ولایت رانا که در کوهستان اوسمی پور و خانپور و غیران قزاق میگشت روانه گشتند و درین ایام خواجه شاه منصور نویسنده شیرازی را که از ابتدای احوال چند گاه مشرف خوشبوی خانه بود و بتقریب عداوت مظفرخان و وقتهای او فرار نموده به جونپور نزد مدعم خان رفته اعتبار تمام یافته بمنصب دیوانی رسید و بعد از حادثه مدعم خان بموجب فرمان عالیشان طلب بدرگاه آمد از جهت نهایت کار دانی و سنجیدگی که داشت او را دیوان کل ممالک محروسه گردانیده بتدریج در امور ملکی شریک غالب راجه کردند

ناقابل است آنکه بدولت نمی رسد

ورنه زمانه در طلب مرد قابل است

اگر چه کسی دخل کرده و گفته

ناقابلان دهر به دولت رسیده اند

پس چون زمانه در طلب مرد قابل است

و اول حق و ثانی ستم است و از اتفاقات آنکه در همان سال ستاره ذوق نابه از جانب مغرب پیدا شد و چون شاه منصور در گوشه دستار از عقب دنباله دراز میگذاشت او را ستاره دنباله دار ناصیدند و از بسیاری کفایت وقت در حساب سپاهی و گرفت و گیر بی محل بمرتبه رسید که مردم ظلمهای راجه مظفرخان را فراموش کرده برو انبار نقرین میفرستادند

که بسیار بد باشد از بد بتر

و در همان سال خبر رسید که شاه اسمعیل ولد شاه طهماسب پادشاه عراق را همشیره اش پری جان خانم با اتفاق اسرا بقتل رسانید و میر حیدر معماثی تاریخ جلوس وی را * شهنشاه روی زمین * و تاریخ وفات * شهنشاه زیر زمین * یافت و تاثیر فدو ذنابه دران ولایت ظاهر شد و در عراق هرچ و مرج عظیم افتاد و تبریز و شروان و مازندران را روسی بنور گرفت و بعد از و سلطان محمد خدابنده ولد شاه طهماسب که از مادر دیگر بود پیدایشاهی نشست چنانچه بجای خود مذکور است و مدت طعن و لعن صحابه کبار که از هزار ماه درست مقابل حکومت و ناسزا گفتن بنی امیه بود سپری شد اما الحاد ازان بلاد سرایت باین ولایت کرد

نفاق آمده در هند از بلاد عراق * عراق قافیه میدان برهگذار نفاق و چون قصیده موهنی مخیم گشت فرمانی بقطب الدین محمد خان و راجه بگهوان داس نوشتند که این دو سردار در کوکده توقف کنند و قلیچ خان با اسرای دیگر همراه قافله حاج تا ایدر که بچهل گروهی احمد آباد است رفته ازانجا جمعی را همراه سازد تا با احمد آباد رسانند و خود قلعه ایدر را محاصره نموده نراین داس راجه انجا را استیصال نماید قلیچ خان بموجب حکم قیام نموده تیمور خان بدخشی را با پانصد سوار همراه قافله ساخت تا بمانن رسانیدند و راجه ایدر چون رانا مانند دزدان کوه بکوه و جنگل بجنگل می پیمود

هاله چه مه کرد که اوله کند

و درین منزل شهاب خان و شاه بداغ خان مع پسرش عبدالمطلب

خان و شاه فخرالدین خان و دیگر جایگیرداران مالوه بملازمت رسیدند و غازبخان بدخشی را منصب هزارپی داده با شریف محمد خان اتکه و مجاهد خان و ترک سبحان قلی مع سه هزار سوار در تهانه موهنی گذاشتند و در کوهستان مداریه عبد الرحمن بیگ پسر جلال الدین بیگ و عبد الرحمن ولد موید بیگ را با پانصد کس ماندند و قطب الدین خان و راجه بهگوان داس را از کوکنده طلبیده و شاه فخرالدین و جگناه را در اودی پور و سعید عبد الله خان و راجه بهگوان داس را در دهنه دره اودی پور تعیین گردانیده بنواحی بانس واله و درنگر پور رسیدند و درانجا راجه تودرمل از بنگاله آمده پانصد فیل از غنیمت آن ملک با دیگر تحف گذرانید و در همین منزل قلیچ خان را که از ایدر طلبیده آصفخان را بجای او سردار لشکر ساخته بودند با اتفاق کلیدان رای بقال ساکن کذبایت به بندر سورت فرستادند تا از فرنگیان قول گرفته جهاز سلطان خواجه را که بجهت بیدقوی معطل مانده بود راهی سازد و در مالوه آمد بلشکر ملحق گردد *

و در ذیحجه این سال تحویل نوروز شد و سال بیست و سوم از جلوس در آمد و آن جشن را در قصبه دیداپور از توابع مالوه ترتیب دادند و جامع منتخب که بتقریب بیماری صعب در بساور ماقده بود خواست که براه بانس واله یازد و روز در هندون سعید عبد الله خان در خورده و آن راه را پر خطر و مسدود نشان داده و باز گردانیده در بگونه آورد و بعد از چند روزی بسوجب اهتمام امامت پادشاهی بهمراهی رضوی خان براه گوالیار و سارنگپور